



اظهار داشت :

علت تشکیل سمینار

بسیار خوشوقتم که امروز در محفلی فرهنگی و در جمع عده‌ای از سازندگان جوانان فدای کشور شرکت نموده‌ام انجمن ملی اولیاء و مربیان ایران، همواره سعی داشته‌است تا در اولین فرصت و در هر مناسبت ، با شما بانوان و آقایان اهل علم و دانش مطالبی را در میان نهد که هر روز و هر ساعت با آنها روبرو هستید ،

و مدت شش روز ادامه داشت در مراسم افتتاح سمینار ابتدا خانم وثوقی ضمن اعلام برنامه کلی سخنرانان جلسات سمینار را به اجمال معرفی کرد و آنگاه خانم دکتر آصفه آصفی رئیس هیأت مدیره و مدیرعامل انجمن ملی اولیاء و مربیان ایران

روز شنبه بیست و دوم مهرماه گذشته سمینار « روانی و تربیتی کودکان و نوجوانان » انجمن ملی اولیاء و مربیان ایران گشایش یافت .

در این سمینار عده‌ای از بانوان و آقایان معلمان و دبیران مدارس تهران شرکت داشتند

و نیز انجمن بدنبال آنست که در رفع مشکلات فردی و جمعی دانش آموزان به کمک متخصصان و کارشناسانی که در اختیار دارد، با فرد فرد شما همکاری و همفکری و بهتر بگویم مشکل گشائی داشته باشد انجمن ملی اولیاء و مربیان ایران ، همچنین با نصب صندوقهایی ، در مؤسسات آموزشی و آموزشگاهها این امکان را برای نوباوگان و دانش آموزان فراهم خواهد ساخت تا آنها نیز بتوانند ، نظریات پیشنهادات و از آنها مهمتر ناراحتیها و مشکلات زندگی خویش را برای تجزیه و تحلیل و ارائه راههای عملی و مثبت ، برای ما ارسال دارند و از اینها گذشته ، انجمن همواره آماده همکاریهای بیشتر و وسیع تر با کلیه عوامل و مؤسسات آموزشی کشور بوده و هست - همینار امروز نیز بر اساس همین ایده و افکار تشکیل گردیده که امیدوارم با تجاربی که بدست میآید همینارهای بعدی بهتر و کامل تر باشد .

سپس بترتیب آقای دکتر سیروس عظیمی استاد دانشگاه

خانم دکتر آصفه آصفی استاد دانشگاه و مدیرعامل انجمن اولیاء و مربیان ایران، آقای دکتر طوسی استاد دانشگاه ، آقای دکتر ابراهیم هاشمی استاد دانشگاه و دکتر اسکوتی استاد دانشگاه سخنرانی هائی ایراد کردند که در این شماره سخنرانی خانم دکتر آصفی تحت عنوان گرفتاری در مسائل اولیاء و مربیان ایران درج شده و سخنرانی های دیگر بترتیب در شماره های بعد انتشار می یابد. خانواده در ایران از قدیمترین ایام سکونت آریاییان در این سرزمین بر مبنای پدر- سالاری و به صورت خانواده گسترده بوده است . البته، پیش از آن در میان قوم ایلامی آثاری به دست آمده که محققان، بقایای نظام مادر سالاری رو به زوالی را در آنجا حدس زده اند، ولی این امر بهیچروی موضوع بحث ما نیست ، بلکه آنچه مورد توجه است، نظام پدرسالاری استوار است که نزدیک به سه هزار سال پسر خانواده های ایرانی حکومت کرده است، و امروزه، هر چند اندک اندک می رود تا صورت

گسترده خود را یکباره از دست دهد، ولی به نظر نمی رسد نفوذ پدر خانواده مانند کشور آمریکا و برخی ممالک اروپایی از میان برود؛ مگر آنکه عواطف و روابط عاطفی موجود در ایرانیان که نگاهبان خانواده های ما و پیش از این حافظ حقوق و منشأ قدرت پنهانی مادر خانواده بود، راه زوال پوید .

خانواده در ایران باستان -

آنطور که شادروان استاد کریستنسن بدرستی توصیف می کند به گروهی از افراد گفته می شد که در یک خانه به سر می بردند و پیرترین مرد خانه رئیس خانواده بود . از چند خانواده خویشاوند یک عشیره تشکیل می شد که در یک دیه به سر می بردند و رئیس دیه یا دهخدا از میان رؤسای خانواده ها انتخاب می شد و نام سرسلسله خانواده ها بر همه آن عشیره اطلاق می شد . مجموعه یی از عشایر تشکیل قبیله یی می داد که در یک ولایت به سر می بردند . وقتی پسر خانواده ازدواج می کرد، همسر او در خانواده پسر پذیرفته می شد و

طبعاً هنگام شوهر کردن، دختر خانواده به میان خانواده شوهر می‌رفت.

همین نظام تا قرن حاضر دوام یافت و هم امروز به صورتهای مشابه در میان ایلات دیده می‌شود (از قبیل ایل باصری، طایفه بامدی، ایلات ترکمن و ایلات کهگیلویه و غیره که در باره‌شان مطالعاتی شده و تک‌نکاریهایی در دست است، که می‌توان مورد مراجعه علاقه‌مندان قرار گیرد). حتی با گسترش شهرها و رشد زندگی شهرنشینی نیز بنیان خانواده‌های گسترده پدرسالاری سنتی نگرفت بلکه، هر خانه، همچنان مامن نسلهای متوالی بود، از قبیل پدر و مادر و پسران و عروسان و نوه‌ها و برادرزاده‌ها و عموزاده‌ها و البته، خانواده، خدمتکاران مقیم آن خانه را نیز شامل می‌شد.

احترام خانواده در ایران

خانواده در ایران از احترام و تقدسی آسمانی برخوردار بود. در روزگار پیش از اسلام برای بقای نسل ذکور و پایداری نام خانواده تمهیدات شگفت‌انگیزی پیش‌بینی شده بود. در یک جامعه کشاورزی، کثرت اولاد ذکور متضمن فواید اقتصادی بود و نیروی کار تولید اقتصادی

به شمار می‌رفت. به علاوه، در شرایط نامنی و استقرار قانون جنگل، می‌توانست مدافع یا حتی موحد حقوقی نیز برای خانواده باشد. خانواده‌هایی هم که به جای پسر، دارای دختر بودند، می‌کوشیدند تا با آوردن دامادهای سرخانه - یعنی پذیرفتن مردانی به کانون خانواده یا با دادن دخترانشان به خانواده‌های صاحب قدرت و مکتب، از چنان سزایی برخوردار شوند. ولی این تمهیدات چندان هم آسان نبود، زیرا اولاد داماد سرخانه شدن موجب افتخاری نبود، ثانیاً خاندانهای بزرگ و با نفوذ کمتر حاضر می‌شدند با خاندان دیگری وصلت کنند، و در هر حال پدر دختر ناگزیر بود با خانواده پایبندی و وصلت کند.

امیدوارم موجب تعجب نشود اگر بگویم که قانون خانوادگی اسلام بسیار دموکراتیکتر و انسانیت‌ر از دوره پیش بود و برای خانواده‌های ایرانی امکانات سودمند تازه‌یی عرضه داشت که در این زمینه در کتاب محققانه استاد مرتضی مظاهری به نام اسلام و ایران و نیز در حقوق خانواده در اسلام از آقای حسین حقانی زنجانی و مقدمه بر جامعه‌شناسی ایران

آقایان دکتر جمشید بهنسام و دکتر شاپور راسخ مدارک سودمندی می‌توان یافت.

از نیمه سده ۱۳ هجری، اندک اندک در سیمای خانواده‌ها تحولی آغاز شد. انقلاب مشروطیت ایران و امنیت و پیشرفتی که در قرن حاضر پدید آمد، افزایش آگاهی مردم، خاصه بیداری زنان، دگرگونی روابط و نظام اقتصادی شهرها و بسیاری عوامل دیگر از یک سو اندک اندک خانواده‌های گسترده را دچار تزلزل ساخت و از سوی دیگر به آرامی در حقوق و روابط خانوادگی مؤثر شد. در دهه اخیر این تغییرات به روستاها می‌گشت و اسکان عشایر، امحای مالکیت‌های بزرگ، سهولت ارتباطات و گسترش سواد و مدنیت از عوامل مؤثر در این دگرگونیهاست.

تعدد زوجات، ازدواجهای موقت سیر نزولی دایم‌التزایدی دارد. فرزندان اغلب به محض ازدواج، و چه بسا حتی پس از اشتغال به کار، کانون خانواده پدری را ترک می‌گویند. در همه جا، با افزایش فهم والدین و کاهش فواید اقتصادی فرزندان تمایل به زاد و ولد کمتر می‌شود. سن ازدواج بالاتر می‌رود و اسکان اشتغال به کار در بیرون

از خانه و داشتن فعالیت اقتصادی مستقل، به پسر و دختر به یکسان شوق و اسکان استقلال ارزانی می‌دارد.

دوران بچه‌ها

هنگامی که در اندیشه بحث امروزی بودم، در روزنامه کیهان مقاله‌یی دیدم از شاعر و نویسنده معاصر آقای احمد شاملو که گمان می‌کنم درخور تعمق بسیار است و سخن از زبان بنده رانده. او می‌گوید:

«گاهی که چیزی باعث میشود برگردم و نگاهی به آن روزگاران دور از یاد بیندازم، دلم از بدبختی و فلاکت بچه‌های آن دوره غرقه خون می‌شود، چرا که دوران کودکی ما راستی راستی دوره و انفسابود. بچه‌هایی بودیم که بزرگترین دلسوزی در باره‌مان همین قدر بود که یکی دستی بر سرمان بکشد و (اگر بزرگترهای ما به او نتوانند که «نکن، لوس می‌شود!» از روی محبت و دلسوزی بگویند: «حیونکی!».

هر کدام از ما «یک طفلان مسلم» تنها و غمگین و ینوایی بودیم که هیچ بنده خدایی‌گاه بارمان نمی‌کرد. کسی بفکرمان نبود. مثل دنباله بادبادک به دمب

بزرگترها مان چسبیده بودیم. کسی نبود به مان بگوید ابولی خرت به چند. کسی نبود از مان بی‌سرمد چه می‌کنیم، چه می‌خوریم؟ چه می‌خواهیم، و اگر به مناسبتی یک گریه گچی ساخت ولایت‌شاهدولظیم می‌دادند دستمان. حادثه چنان عبرت‌انگیز بود که لامحاله به فکرمان می‌افتاد که این زمینه سازی حتماً مقدمه است و خیال دارند به زودی یک کلک مرغایی به مان بزنند (چیزی مثل آبله کوبیدن و قضایای مشابه دیگر). - تازه همینش هم آن قدرها بی‌مزد و منت نمی‌گذشت. چون حتماً پس از التفات فرسودن گریه گچی، دماغ سفت و سختی از مان پاك می‌کردند، دستور می‌دادند که بچه خوبی باشیم، عطیه بزرگوارانه را بگیریم برویم آن گوشه بنشینیم و «واسه خودمان» بازی کنیم.

مسایل تربیتی (که از قضا تا آن حد مورد توجه بزرگترهای ما بود که مدام ازش دم می‌زدند و با جملاتی نظیر «بچه عزیزه، تربیتش عزیزتره!» و بچه بی‌تربیت زیر گل بره بهتر!» ازش یاد می‌کردند) هرگز چهره شخصی

به ما نشان نمی‌داد و ما هرگز مستقیماً با این غول ناشناس رو در رو قرار نگرقتیم. - من شخصاً همیشه فکر می‌کردم که هنوز به طور قاطع دوران تربیت شروع نشده.

تربیت چه بود؟

آنچه از قرار معلوم «خود تربیت» بود و ما نمی‌دانستیم و به آماده کردن زمینه تعبیرش می‌کردیم، چیزهایی از این دست بود. فی‌المثل:

- * سر سفره نباید خندید و هره‌کره کرد.

- * جلوی بزرگترها نباید پاها را دراز کرد.
- * بزرگتری گفته‌اند، کوچکتری گفته‌اند!
- * بچه جلو بزرگترها زبان درازی و اظهار عقیده نمی‌کند.

- * بچه با تربیت، اگر تو سرش بزنند نباید به روی بزرگتر برگردد.

- * بچه هر چه جلوش گذاشتند می‌خورد و تو سفره به هر چه دلش خواست دست دراز نمی‌کند.

- * بچه، همیشه باید مؤدب و موقر، مثل دستمال سفره اتو کرده یک گوشه بنشیند.

بقیه در صفحه ۳۸

دنباله سمینار

و... چیزهای دیگری از همین قماش....

اینها نهایت توجه بود که به ما میشد. نه کسی به فکر استعدادیابی ما بود، نه کسی غم بال و پر دادن ما را می‌خورد، نه کسی برای مسان چیز می‌نوشت و نه کسی را داشتیم که برایمان قصه بگوید (ادبیات مخصوص و روانشناسی مخصوص پیشکشان). و فی الواقع اگر هم چیزی شدیم یا نه، خودمان شدیم. خودرو و ایلخی.

بعد آقای شاملوسی نویسد:
«امروزه روز، شیوه تا کردن با بچه‌ها درست از این رو به آن روش شده. امروز اول می‌گذارند بچه حرفش را بزند تا شخصیت پیدا کند، و برای ناهار ظهر اول عقیده بچه را می‌پرسند تا اعتماد به نفس پیدا کند، و اول ترتیب آسایش و تفریح و وقت‌گذرانی بچه را تأمین می‌کنند تا عقده پیدا نکند، و اول می‌گذارند بچه انتخابش را بکند تا واپس زدگی پیدا نکند... و خلاصه کلام، امروزه از هر طرف که بچرخي اول بچه‌ها! و معذک، بچه‌ها - متأسفم که این را می‌گویم - روز به روز چیزهای هجوتری از

آب در می‌آیند.

گرفتاریها بر طرف نشده

البته، ایشان در باره وضع امروزی بچه‌ها مبالغه کرده‌اند. آنچه را که ایشان به عنوان واقعیت وضع کنونی رفتار با بچه‌ها نوشته‌اند، ما فقط حرفش را می‌زنیم. بلی، امروز ما به بچه‌ها توجه بیشتری داریم، با آنان ملایمتر رفتار می‌کنیم، برایشان اسباب بازی و لباس بهتر می‌خریم، به غذا و بهداشتشان بیشتر پای بندیم، ولی گرفتاریهای بچه‌های ما، آن گرفتاریهای اصلی که سازنده سرشت و شخصیت آنهاست، همچنان به جای خویش است. از یک سو، روابط خانوادگی که دستخوش دگرگونیست، هنوز شکل مشخصی به خود نگرفته است، حدود وظایف و مسئولیتها بر افراد خانواده مشخص و معلوم نیست و ما برای این دگرگونی که زمان در پیش پایمان نهاده آمده و تربیت نشده‌ایم. آنچه درباره فرزندپروری به والدین می‌آموزیم سخت خیال‌پرورانه و غیرواقعیست و آنچه در باره تربیت و اخلاق به فرزندان می‌آموزیم از این هم پایینتر است. در هیچ جا سخن از حقوق، وظیفه و مسئولیت هر یک از اعضای خانواده در

میان نیست.

البته، اگر ما می‌توانستیم ادای فرنگیان را در نیآوریم و برای اظهار فضل یا پر کردن صفحات، از آنچه در پاریس و پروس و روم و روس مرسوم است بحث یا احیاناً تقلید ناشیانه نکنیم، در آن صورت می‌شد گفت که مسئله شفاف نسلها و عصیان نسل جوان و سخنانی از این قبیل، هنوز در جامعه ما مفهوم واقعی ندارد. اینها مشکل واقعی ۹۸ درصد خانواده‌های ما نیست، بلکه مشکل واقعی مربوط به حالت انتقالی جامعه ماست، مربوط به نیاز شدید به تعلیم و تربیت همگانیست: تربیت فرزندان، تربیت والدین، تربیت معلمان، تربیت مجریان برنامه‌ها و قوانین. مشکل ما یافتن موقعیت واقعی خودمان و جستجوی اصالت و ریشه است. با اسکاناتی دشوار و ناچشمگیر ۱۵ - ۱۶ سال صرف هزینه می‌کنیم و جوانی را در رشته تعلیم و تربیت درس می‌دهیم، به امید آنکه معلم کودک کانمان شود، ولی او در پی موقعیتی بهتر می‌رود و مثلاً ماشین‌نویسی اداره یا مدیریت شرکتی را ترجیح می‌دهد. اگر معلمی همچنان به عنوان یک شغل، از قبیل بایگانی برزن یا بازرسی شرکت پشم

پایته میمانند و تا ابد شرط احرازش داشتن مدرک تحصیلی متوسطه یا دانشگاه باشد؛ مشکل اصلی، که تربیت باشد، همچنان باقی خواهد ماند. آن مشکل اصلی مهارت در حرفه معلمی، اشتغال مستمر در یک مدرسه و ایجاد رابطه با شاگردان است. اگر ما نتوانیم معلم خوب و کافی تربیت کنیم، آنان را نگاه داریم و احترامشان را برخلاف جوامع اروپایی و آمریکایی روز بروز بالا ببریم و هم آنان و هم جامعه را به رسالتشان مؤمن سازیم، اگر معلم آن مقام قدسی را که در همه خاور زمین و از دیرباز در میهن ما داشته است و اینکه به سرعت از دست می دهد باز نیاید، دشواریهای تربیتی ما بیشتر خواهد شد. من بیش از این در این باره سخن نمی گویم و شنوندگان علاقه مند را به مقاله ای در شماره ۱۷ مجله مکتب مام - به نام معلم و مقام اجتماعی او هدایت می کنم که در همین کتاب تجدید چاپ شده است.

ولی اگر معلم مقام دیرینش را باز یافت، در آن صورت خانواده شاگرد از او حرف شنوی خواهد داشت. در آن صورت همسان معنویت و تمایل به معنویات

در شاگرد رسوخ خواهد کرد و او را پس از ۱ سال برخوردار از منابع آموزش ملی - در پی کسب درآمد و مقام رهسپار فزونی نخواهد کرد. اساساً متأسفانه مسابقه پرشوری آغاز شده است. پیش به سوی خوشبختی! پول، زمین، اتومبیل. تجمل به جای تعالی. موقعیت به جای معنویت. و این سیل مهیب ناگزیر معلم را هم با خود می برد. اگر می توانیم، این مسابقه را متوقف کنیم، وسایل ارتباط جمعی را، تعلیم و تربیت را، امکانات آنی و آتی را در راه تعطیل آن به کار اندازیم. وگرنه، چگونه انتظار داریم معلم و شاگرد به تفاهم برسند، یکدیگر را کشف کنند و دوست داشته باشند. یا معلم و والدین آشنایی پیدا کنند، به هم احترام بگذارند و مسایل مشترکشان را حل و فصل کنند؟ و بدون ارتباط، کودکان ما تنها، سرگردان و با گرفتاریها دست به گریبان می مانند.

وقت فراغت شاگردان

مسئله دیگر، مسئله فراغت است. وقت فراغت فرزندان باید پر شود، ولی به صورتی که برایشان سودمند باشد، آنان را به مطالعه، کنجکاوی، تحقیق

تفریح، کشف، سازندگی، همکاری و رشد رهنمون شود. در سالهای اخیر کوششهای چشمگیری در این راه شده است. وزارت آموزش و پرورش اداره ای به نام اداره فعالیتهای هنری دانش آموزان تأسیس کرده است که کارش تأمین و تشویق فعالیتهای هنری و ایجاد اردوهای هنری دانش آموزان است. فعالیتهای پیشاهنگی و جوانان شیروخورشید نیز اقدامات مفیدیست، همچنین ایجاد کاخهای جوانان و کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بسیار سودمند و فعالیتهایشان درخور توجه بوده است. ولی سرعت افزایش احتیاجات بر امکانات روز بروز پیشی می گیرد، و از سوی دیگر بر اثر عدم آمادگی فکری و روحی مجریان نگاه در همین برنامه ها نیز مشکلاتی پیش می آید. دو سال پیش امکانی پدید آمد تا ما از مسابقه فعالیتهای هنری دانش آموزان تهرانی دیداری کنیم. نوجوانانی که از طریق مسابقه از سراسر تهران انتخاب شده بودند، در این مسابقات شرکت داشتند. یکی از اعضای انجمن از این نوجوانان پرسشهایی کرد، تا از کیفیت کارشان آگاهی یابد. او از

کسانی که در مسابقه آواز شرکت کرده بودند، پرسید که آیا نت خواند می‌دانند؟ از سی تن شرکت کننده تنها دو تن پاسخ مثبت دادند، که متأسفانه یکیشان نیز درست نگفته بود. در کلاس نقاشی از یکی سؤال شد آیا هیچ آثار نقاشان اروپایی را دیده‌است؟ پاسخ مثبت داد. هنگامی که خواسته شد آن نقاشان را نام ببرد، گفت: دوگل، کافکا، پیکاسو! در کلاس روزنامه نگاری از دختری سؤال شد: آیا معلم انشا از شما سی خواهد تا کتابی را تلخیص یا معرفی کنید؟ گفت: بلی، یک بار از ما خواست ربه‌کا را خلاصه کنیم. خواننده محترم توجه دارند که ربه‌کا در میان ادبی حکم سنجد را در میان آجیل دارد. در این تحقیق ما دریافتیم که متأسفانه علیرغم عقل سلیم و حسن نیت برنامه ریزان این فعالیت فوق برنامه نوعی وقت‌گذرانی و دوندگی بی‌هدف برای نوجوانان است. زیسرا فعالیتی که با آموزش، رهبری و مراقبت همراه نباشد، مانند گیاه وحشی بی‌ثمر و بی‌فایده می‌شود.

از همین قبیل مثل دیگری

می‌توان زد در باره ساختن کتابخانه کودکان. این فکر خوب و اندیشه بلند، در یک شهر تقریباً سردسیری به این صورت اجرایی شود که کتابخانه کودک را در گردشگاهی در دو کیلومتری خارج شهر می‌سازند، در جایی که هفت ماه از سال در مسیر آن هیچ رهگذر پیاده‌یی نمی‌توان دید. حال بگویید که این کتابخانه به چه دردی خواهد خورد و بچه بی‌چاره، البته جز فرزندان اعیان و اتومبیل‌دار شهر - که آنها هم نیازی به کتابخانه عمومی احساس نمی‌کنند - چه کسی می‌تواند به این کتابخانه متروکه برود؟ ما موزه بسیار کم داریم، باغ وحش هم همینطور. آنچه هم داریم نه متنوع است و نه غنی، و لسی مشکل بزرگتر مسان نداشتن راهنماست - نداشتن معلمان و راهنمایانی که بتوانند توجه موزه و باغ وحش روها را جلب کنند و اهمیت و ارزش و شگفتی آنچه را که می‌بینند به آنان متذکر شوند. کتابخانه‌های ما فقیر است، کتابداران ما از لحاظ استعداد شغلی از آنها هم فقیرتر و مقررات کتابخانه‌ها بسیار دست‌وپاگیر. ما مشت

جوان دیپلمه را دوسه سال در دانشکده‌یی می‌نشانیم و به آنها روش طبقه‌بندی دیوبی یا کتابخانه کنگره را یاد می‌دهیم و احیاناً اصول برگه‌نویسی و فهرست‌برداری را. اما ای کاش به جای آن، مشت‌ی جوان دبیرستانی را انتخاب می‌کردیم و پس از سنجش استعدادهاشان به آنان یاد می‌دادیم تا چگونه با موجودی کتابخانه آشنا شوند، محتوی کتابها را بشناسند، علایق مراجعان را دریابند، آنان را به کتابهای مورد علاقه‌شان رهبری کنند، افراد هم علاقه را با یکدیگر آشنا سازند تا مشکل یکدیگر را برطرف سازند، چگونه کتابها را مرتب کنند، چگونه از مردم علاقه‌مند برای کتابخانه کمک بگیرند.

همین مشکلات در مقیاس وسیعتر شامل باغهای نباتات، موزه‌های علوم طبیعی، سینمای کودکان و غیره می‌شود، حتی ورزش را نیز شامل است. اگر ما تصور کنیم که با پر کردن وقت خالی فرزندان از طریق مشغول کردن آنان به توفیقی می‌رسیم، و در این راه مثلاً با این گرتاریهای عبور و مرور و کمبود معلم و مدرسه - به

شیوه اروپای قرن ۱۹ به کلاسهای دو سره ادامه دهیم و اوقاتی را هم که بچه‌ها معلم ندارند بگذاریم توی حیاط ورزش کنند، یا خودشان را برای نمایش آخر سال آماده کنند، این فکر راه به جایی نمی‌برد. حتی مزین ساختن دیوارها به روزنامه‌های دیواری رونویسی شده از این‌رو و آن‌رو، و برگهای نقاشی خط‌خطی شده تقلیدی هم خود فریبست. کارهای فوق برنامه و پرکردن وقت فراغت فرزندان به صورت سالم و سازنده به برنامه، به مجری و به آموزش بسیار وسیع نیازمند است تا بتواند خود مردم را به همکاری و یاری وادارد، تا خودشان برای ایجاد مراکز فراغت سودمند از قبیل سوزه، باغ وحش، باغ نباتات، کتابخانه، ورزشگاه، و هرآنچه از این قبیل پیشگام شوند.

عوامل اصلی بزهکاری

اگر نیروی جوان نتواند در طریق سازندگی به کار افتد، اگر این نیرو خوب و درست تربیت نشود، اگر این نیرو امید خود را بیازد، اگر این نیرو راهی برای مصرف پیدا نکند، آن‌گاه آزر خطر کشیده می‌شود؛ زیرا

در هر جامعه‌ی، شرقی یا غربی، اسلامی یا مسیحی، سوسیالیستی یا سرمایه‌داری دیوسرستانی در کمین این نیروی سرشار نشسته‌اند: دزدان، قاچاقچیان، فروشندهگان مواد مخدر، فرقه‌سازان و غیره و غیره.

تحقیقات مختلف نشان می‌دهد که نه فقر و نه جهل عوامل اصلی بزهکاری نیست، بلکه این هر دو تنها عواملی از جمله بقیه است از قبیل فیلم و کتب بدآموز.

عامل اصلی بزهکاری عبارتست از ناسازی مناسبات خانوادگی، وجود عوامل مضر در محیط زندگی، از قبیل مرییان جاهل یا بی‌علاقه، رواج بزهکاری، وجود اختلاف طبقاتی شدید، یا دگرگونی ناگهانی محیط زندگی، زورگویی و عدم احساس امنیت. البته تزلزل معیارها و نهادهای اجتماعی، بدآموزی، جهل و فقر نیز همچنانکه گفته شد به این عوامل اساسی کمک می‌کند. در این باره تحقیقات مختلفی صورت گرفته است که از آن جمله می‌توان مراجعه کرد به تحقیقی که به وسیله انجمن اولیاء و مرییان در باره نوجوانان بزهکار در ۱۳۴۸ صورت گرفته

است؛ به تحقیق آموزشگاه عالی خدمات اجتماعی در باره روسپگری در سال ۱۳۴۷؛ و به کتاب ژان پیناتل به نام جامعه جرم‌آفرین؛ به کتاب آقای دکتر رضا علومی به نام بزهکاران جوان؛ و به اثر خانم دکتر منوچهریان به نام چرا اطفال ناسازگار می‌شوند.

فلسفه تشکیل انجمن الیاء و مرییان:

با توجه به آنچه عرض شد، با استفاده از تجارب کشورهای دیگر و با درک ضرورتی که زمان پیش آورده بود، در سال ۱۳۴۶ به فرمان علیاحضرت - شهبانو انجمن ملی اولیاء و مرییان تشکیل شد، تا در راه کمک به رفع برخی دشواریهای که یاد شد کوشش کند. انجمن با انتشار مجله ماهانه، تنظیم برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی، تشکیل جلسات بحث و انعقاد مجالس سخنرانی کوشید تا مردم را با هدفهای انجمن آشنا کند و آنان را به

ضمناً آقایان ایلخانسی
و فرخ پبی و خانم ناظم اعضاء
علی البدل انجمن هستند .

دکتر ادھی عضو و سرپرست
کمیسیون بهداشت - خانم بهتاج
عضو .

محدود کردن تعداد شاگردان
هر کلاس بحدود پنجاه و پنج نفر
صورت گرفت .

۶ - ترتیب جشن روزیست
و یکم مهرماه (بمناسبت
جشنهای دوهزارپانصدساله)
در سالن دبیرستان - این برنامه
بهمکاری صمیمانه اعضاء
انجمن همکاری خانه و مدرسه
برگذاشت .

انجمن همکاری خانه و
مدرسه دبیرستان شماره ۲
گروه خوارزمی از نقرات زیر
تشکیل یافته : آقای محمد
رئیس - رئیس انجمن و سرپرست
کمیسیون تحقیق و آموزش -
آقای سرهنگ فیض اله کمانگر
رئیس انجمن و سرپرست
کمیسیون تعاون - آقای علی
برهانیان خزانه دار و سرپرست
کمیسیون مالی - آقای دکتر
عباس شیرازی منشی - آقای
سرهنگ رضا هروی عضو - آقای
شریعتمداری عضو و سرپرست
کمیسیون روابط عمومی - آقای

همکاری و همفکری فراخواند .
از اهم این هدفها ایجاد رابطه
میان اولیاء و مربیان ، بررسی
مشکلات آنان ، بررسی مشکلات
فرزندان از قبیل فرار از خانواده
و مدرسه ، تمایل به بدرفتاری
و بزهکاری و ناسازگاری است ؛
همچنین کوشش برای ایجاد
تفاهم بیشتر میان دونسل جوان
و کلان ، کشف روشهای
سودمند تربیتی و انجام تحقیقات
در این زمینه است .

البته ، اظهار اینککه ماحتی
به عثری از هدفهایمان نایسب
شده ایم ، گزافه آمیز و خوشبینانه
خواهد بود . این کاری تازه
است و عادت دادن اذهان بدان

چندان آسان نیست . از سوی
دیگر ، کارما همکاری مؤسسات
مختلفی را ایجاد می کنند که
ایجاد یک چنین همکاری با
دشواریهای چندی همراه است .
کار تحقیق علمی هنوز راه خود
را چنانکه باید در جامعه ما
نگشوده است ، و مردم از
بحث و کنجکاوی در باره
زندگیشان خشنود نیستند . با
این حال راه جز به پیمودن
پایان نمی گیرد و کار جز به
کردن سازمان نمی پذیرد . ما
گامی چند برداشته ایم و امیدواریم
که هم میهنان آگاه و هوشیار
ما را به هر آنچه می توانند یاری
کنند .